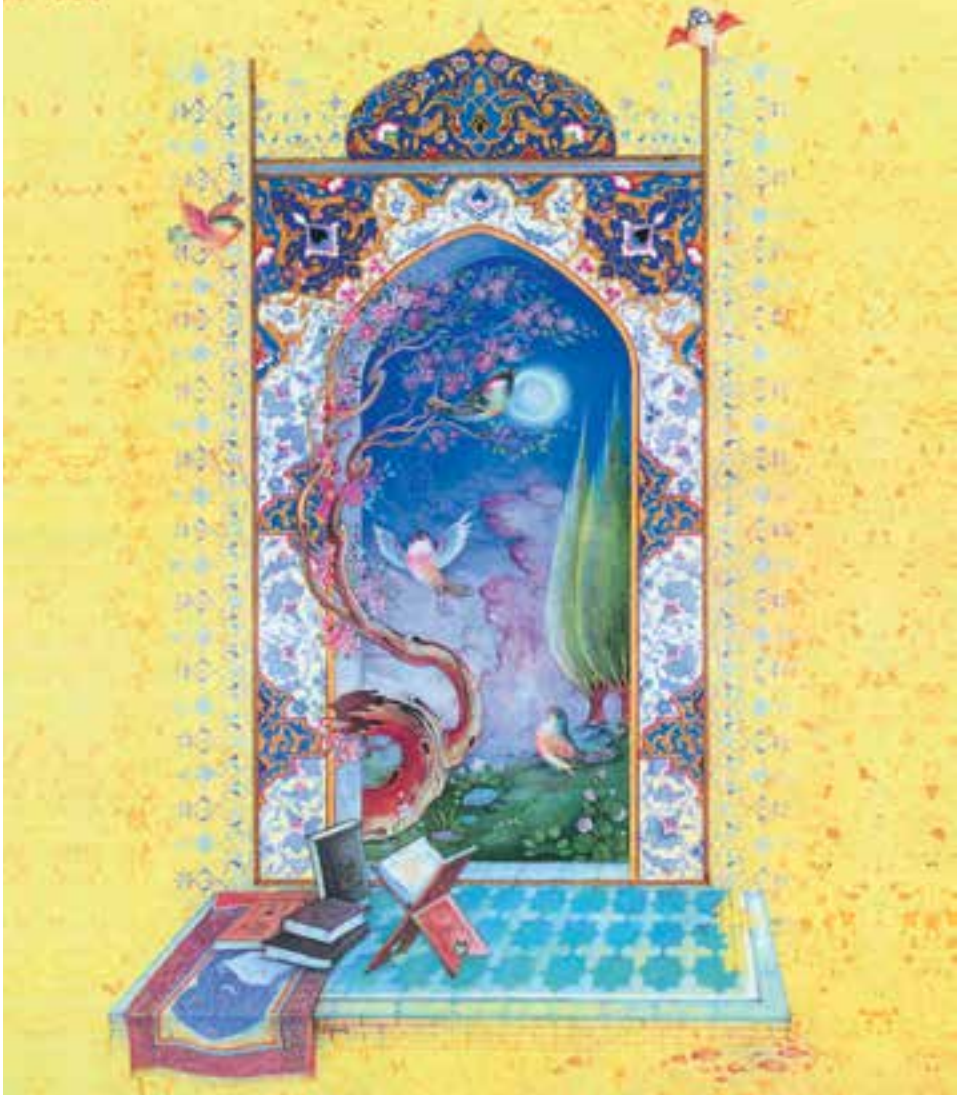
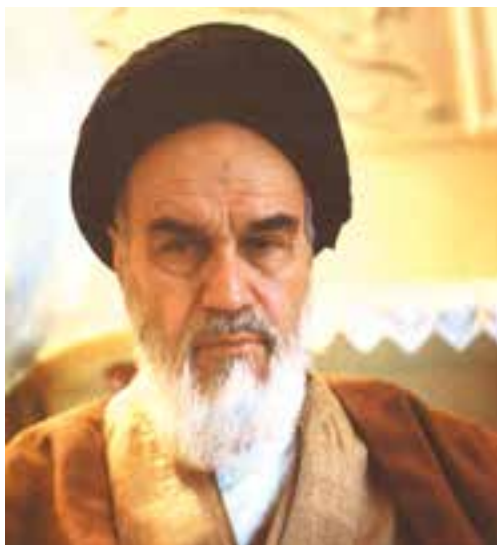


## فصل ششم: فرهنگ و هنر

### اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری
۲. آشنایی با جلوه‌های گوناگون فرهنگ هنر ایران
۳. آشنایی با برخی از بزرگان ادبی صاحب نظر در زمینه‌ی فرهنگ و هنر
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری





## درآمدی بر فرهنگ و هنر

«بی‌سنگ بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بُعد های اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرت مند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان‌تبی است. اگر فرهنگ جامعه ای وابسته و مترقی\* از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند؛ بالاخره در آن مستحکم می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد. آدمی علاوه بر نیاز های مادی و جسمانی، نیازها و خواست های کوناگون دیگری نیز دارد که از جمله ای آن ها می‌توان به حقیقت جویی، خدا پرستی، محبت و رزق و همدردی، گرایش به زیبایی و هنر و... اشاره کرد.»

---

۱. بخشی از پیام امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی رضوان الله تعالی علیه به مناسبت بازگشایی مدارس در ازل مهرماه ۱۳۶۰

انس و الفت انسان با هنر و آثار هنری شامل ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، معماری و...  
برخاسته از حس زیبایی‌شناسی و زیبایی‌طلبی اوست.

هنر، آدمی را به شناخت سرچشمه‌ی زیبایی‌ها فرامی‌خواند و روح سرکش او را به آرامش می‌رساند.  
تمدن بزرگ ایرانی - اسلامی ما همواره توحشی شایان به هنر و دیگر جلوه‌های زیبایی داشته است. در گستره‌ی  
این تمدن، نه تنها دین و عرفان و فلسفه و علوم دیگر خود را به خوبی نمایانده‌اند، بلکه همواره هنر نیز عرصه‌ای با شکوه  
برای جلوه‌گری داشته است. از جمله هنرهایی که با تکیه بر فرهنگ غنی اسلامی در ایران رشد و بالندگی یافته است،  
معماری و نگارگری است که آثار برخاسته از این دو هنر اصل را در گوشه و کنار کشورمان می‌توانیم ببینیم. در طول این  
فصل و سال‌های آینده با جلوه‌های فرهنگ و هنر اسلامی در ادبیات فارسی آشنا خواهیم شد.

در فرسنگ اسلامی- ایرانی مردم ما بسندی نوع پوشش و فرسنگ آن جایگاهی ویژه دارد. نوشته‌ی زیر برگرفته از کتاب «فرسنگ برهنگی و برهنگی فرسنگی» از علامه علی‌حدا عادل نویسنده و منتقد معاصر است.

## فرسنگ برهنگی و برهنگی فرسنگی

تفاوت عمده‌ی فرسنگ جدید غربی و فرسنگ اسلامی، در تعریف «انسان» منعکس می‌شود. اگر انسان بر حسب فرسنگ غربی، موجودی است که معنویت، فرع و روبنای زندگی مادی اوست، در فرسنگ اسلامی موجودی است که معنویت، کمال مطلوب و غایت و نهایت زندگی اوست. نکته‌ی مهم این است که در اسلام، معنویت و روحانیت به بیچ روی در مقابل مادیت و جسمانیت قرار گرفته است. دین برای آن نیامده است تا ما را از جسم یک سره غافل سازد و از دنیا جدا کند؛ بلکه برای آن است که به ما «اندازه»، بیاموزد تا بتوانیم با حفظ اعتدال\*، از افراط و تفریط مصون بمانیم و مثلاً چنان نباشیم که خود را فقط تن می‌نگاریم (و جز به بهره‌وری از جسم به بیچ چیز نیندیشیم).

در چنین سبشی، دیگر تن، تنبانش و جود انسان نیست و خوش بخت شدن نیز، تمتع محدود جسمانی میان تولد

تأمرک نیست. انسان راه درازی در پیش دارد که مرکب کی از گذرگاه های آن است. او رو به سوی خدا دارد که کمال مطلق و سرچشمه ی همه خوبی ها و ارزش ها است. او خود را شریف تر از آن می داند که به جسم شناخته شود و وظیفه ی خود را خیرتر از آن می بیند که تنها به بدن غایی و آرایش جسم بپردازد. انسان در همه ی جنبش های معنوی و از جمله در اسلام، برای آن لباس بر تن نمی کند که تن را عرضه کند بلکه لباس می پوشد تا خود را بپوشد. لباس برای او یک صیوم است؛ به منزله ی دیوار دژی است که تن را از دستبرد مخلوط می دارد و کرامت\* او را حفظ می کند. لباس، پوست دوم انسان نیست، خانه ی اول اوست. انسان اسلام، کمال خود را در آن نمی بیند که تن خویش را چون کالایی ترین کند و به راه اندازد و بفروشد، بلکه به جای آن که تن خود را به خلق بفروشد، جان خود را به خدای خویش می فروشد.

لباس انسان، پرچم کشور وجود اوست؛ پرچمی است که او بر سر در خانه ی وجود خود نصب کرده است و با آن اعلام می کند که از کدام فرهنگ تعینت می کند. هم چنان که بر ملتی با وفاداری و احترام به پرچم خود اعتقادش را به هویت ملی و سیاسی خود ابراز می کند، بهر انسان نیز، مادام که به یک سلسله ارزش ها و ارزش ها معتقد و دل بسته باشد، لباس متناسب با آن ارزش ها و ارزش ها را از تن به در نخواهد کرد.

\* \* \*

سکنت است که هرگاه صحبت از پوشش و سادگی اسلامی به میان می آید، مخالفان می گویند شما می خواهید زن را از حضور فعال در جامعه محروم کنید و او را در خانه محبوس سازید. شما شخصیت زن را جدی نگره افکند و نمی از جمعیت کشور را از صحنه ی کار اجتماعی بیرون رانده اید. در پاسخ باید گفت: اتفاقاً چون دختر اسلامی، زن باید به عنوان

یکت انسان به صورتی بسیار جدی وارد اجتماع شود، لازم است دست از تکیله و خودنمایی بردارد. لازمی اجتماعی بودن این است که فرد کم تر به خود پیردازد و خود را هم چون قطره ای در دریای جامعه غرق کند. لازمی وارد اجتماع شدن این است که «من» از میان برود و «ما» ایجاد شود. اگر قرار شود هر زنی و هر مردی، با توجه به لباس و بدن و روی و موسی خویش، سعی کند که از خود هر چه بیشتر یک «من» مشخص و انکشت نابازد، معلوم می شود او نمی خواهد به اجتماع میوندد و نه دغم جامعه، که دغم خویش است.

## سخن آخر:

کیرستین آذر سن داستانی دارد که مضمون آن به زبان خودمانی ما این است: دو خیاط به شهری وارد شدند و پادشاه را فریفتند که مادیفن خیاطی استادیم و بهترین لباس ها را که بر ازنده می قامت بزرگان باشد، می دویم اما از همه مهم تر، بهتر ما این است که می توانیم لباسی برای پادشاه بدویم که فقط حلال زاده ها قادر به دیدن آن باشند. اگر اجازه فرمایید، چنین لباسی برای شما نیز بدویم. پادشاه با خوش حالی موافقت کرد و دستور داد مقادیر بکلفتی طلا و نقره در اختیار دو خیاط گذاشتند تا لباسی با بهمان خاصیت سحر آمیز بدوزند که تارش از طلا و پودش از نقره باشد.

خیاط ها پول و زرویم را گرفتند و کار کا بی عرض و طویل دایر کردند و دوک و چرخ و قچی و سوزن را به راه انداختند و بدون آن که پارچه و نخ و طلا و نقره ای صرف کنند، دست های خود را چنان استادانه در هوا تکان می دادند که گفتی مشغول دوختن لباس اند. روزی پادشاه نخست وزیر را به دیدن لباس نیمه کاره فرستاد اما

صدر اعظم بر چه نگاه کرد چیزی نذید. از ترس آن که مبادا دیگران بفهمند که او حلال زاده نیست، با جدیت تمام زبان به تعریف از لباس و تجید از سز خیا طان کثود و به پادشاه گزارش داد که کار تیهی لباس به خوبی رویه پیشرفت است. مأموران عالی رتبهی دیگر هم به تدریج از کارگاه خیاطی دیدن کردند و همه پس از آن که با نذیدن لباس به حرام زادگی خود پی می بردند، این حقیقت قبح را پنهان می کردند و در تائید کار خیا طان و توصیف لباس بریک دیگر بقت می گرفتند.

بالاخره نوبت به خود پادشاه رسید و او به خیاط خانمی سلطنتی رفت تا لباس زبفت عجب خود را به تن کند. البته چیزی نذید پیش خود گفت معلوم می شود فقط من کی در میان این همه، حلال زاده نیم تم پس در کمال دیر باوری و ناراحتی، ناچار وجود لباس و زیبای و طرافت آن را تصدیق کرد و در مقابل آینه ای تا آن را به تن او اندازد کنند. خیا طان پس می رفتند و پیش می آمدند و لباس موهوم را به تن پادشاه راست و درست می کردند آن بی چاره نخت ایستاده بود و از ترس سخن نمی گفت و ناچار دماغاً از داشتن چنان لباسی اظهار سرت نیز می نمود. سرانجام، فرار شد جشی عظیم در شهر به پا شود تا پادشاه جامه ای تازه را بپوشد و خلائق همه او را در آن لباس مینید. مردم به عادت معمول در دو سمت خیابان ایستادند و پادشاه نخت با آداب تمام. با آرایش و وقار از برابر آن عبور می کرد و در نفر از خدمه می در بار و نباله می لباس را در دست داشتند تا به زمین مالیده نشود. در باربان، رجال، امیران و وزیران با احترام و حیرت و تحمین پشت سر پادشاه در حرکت بودند. مردم نیز با آن که هیچ کدامشان لباس بر تن پادشاه نمی دیدند، از ترس تمت بدنامی، غریو شادی سرداده بودند و لباس جدید را به پادشاه تبریک می گفتند.

ناگاه کودکی از میان مردم فریاد زد: «این که لباس برتن ندارد، این چراخت است؟» هر چه مادر بی چاره اش سعی کرد او را از تکرار این حرف منصرف کند، نتوانست. کودک دوباره به ساجت گفت: «چرا پادشاه برهنه است؟» کلمه کلمگی دو بچه‌ی دیگر نیز همین حرف را تکرار کردند و بعضی از شاه‌شایان با تردید این حرف را برای تم نقل کردند و دیری نگذشت که جمعیت یکت پارچه فریاد زد که «چرا پادشاه نخت است؟»  
 و چرا... و چرا...

\* \* \*

اینک تمدن غرب چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد برای انسان لباس بدوزد اما حقیقت به جای آن که لباس برتن او کند، او را برهنه ساخته است و هیچ کس جرئت نمی‌کند فریاد برآورد که لباسی در کار نیست و حاصل این همه ندو پارچه و چه و چه، برهنگی انسان است. آیا مردمی پیدا می‌شوند که صد اقمی کودگانه داشته باشند و در مقابل جهانی که برهنگی را لباس می‌داند، جرئت کنند و فریاد برآورند؟  
 چرا آن مردم، ما نباشیم؟

قوت افرنک از علم و فن است      از همین آتش چراغش روشن است  
 علم و فن را ای جوان شوخ و شک      مغز می‌باید نه بلبوس فرنگ  
 اقبال لاهوری



## توضیحات:

۱. تنها به جسم و خواهش‌های جسمانی بیندیشیم. انگاشتن: پنداشتن
۲. داستان نویس دانمارکی است که در قرن نوزدهم میلادی می‌زیست. شهرت او به دلیل داستان‌هایی است که برای کودکان نوشته است.
- گفتنی است، قبل از کریستین اندرسن، شیخ بهایی در کتاب موش و گربه این داستان را آورده است.

## خودآزمایی:

۱. منظور از «لباس پوست دوم انسان نیست، خانه‌ی اول اوست» چیست؟
۲. منظور از «لباس انسان پرچم کشور وجود اوست» چیست؟
۳. نویسنده در نظر دارد با آوردن داستان خیاطان حقه‌باز چه چیزی را به اثبات رساند؟
۴. جمله‌ی معروف «حجاب مصونیت است نه محدودیت» را با توجه به محتوای درس تبیین کنید.
۵. با مطالعه‌ی کتابی در خصوص انقلاب الجزایر، نقش حجاب زنان را در شکست استعمار فرانسه توضیح دهید.